
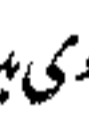




درہم میگرددند و زیر استان خود پایدار و استوار است و خانہ ما آن است و پای  
 پیوند خشیجان است کہ ما بازار گالی اینجا آید ایم (۷۲) آوستنی ہاوستنی  
 زاوستنی و ارستنی شالستنی ﴿﴾ جان و جہانیان و ازاد و نازاد و دستنی  
 (۷۳) مارستنی و ارستنی جارستنی کارستنی شالستنی ﴿﴾  
 خرد و روان و آسمان و آخر دستنی (۷۴) جائستنی مانستنی و ای  
 وانستنی شالستنی ﴿﴾ آتش و باد و آب و خاک و دستنی (۷۵)  
 نگستنی نگستنی جنگستنی نکستنی شالستنی ﴿﴾ غوی و منشا خشیج و مایہ  
 خشیج و پیکر خشیج و آنچه میان آسمان و زمین بود چون ابر و باران و مانند آن دستنی  
 (۷۶) خستنی نگستنی و نکستنی نکستنی شالستنی ﴿﴾ گالی و رستنی  
 و جانی و مردم دستنی (۷۷) چگستنی نکستنی ارستنی رختنی  
 شالستنی ﴿﴾ نیک و بد و داد و ستم دستنی ﴿﴾ چنانکہ کار برزدان ہستہ  
 نیک دانی و آنچه بدی کنی از خود شماری و نیک را نیک دانی و بد را بد نہ انکہ خوانندی  
 بنوا کنی کہ او را نیکوی این است و این بد را نیک شماری و همچنین بد کردن خوب  
 نگیری و داد کہ کار داد گراست بشناسی و بد ستم نہ بدی کہ ستم بندہ بر روان  
 خود کند و بدانی کہ نیک بار کشتن ستم است و این را داد نہ نامی (۷۸) اردنی


















سروستنی هر دو ستنی مروستی شالشتنی ❀ کینریت و پاواش  
 بدو بیت و دوزخ دستنی (۷۹) کروستی زورستی هر ستنی کروستی  
 شالشتنی ❀ کرفه و گناه و مهر چشم دستنی (۸۰) فورشتنی فاورستی  
 چارستی زارستی ❀ همبر و جاشین همبر و جوینده و دانا (۸۱) شالشتنی  
 شالشتنی شالشتنی شالشتنی ❀ دستنی است دستنی دستنی دستنی  
 (۸۲) پد نادهر هر هر یاری مه جامتار و با مر سنده فر کنون با  
 ❀ بنام ایزد روزی ده جاندار و آمرزنده نیکوکار (۸۳) دم هفتده وال چم  
 منوشام کا جام یاج کیدند آباد آراد هنر مدیشام چم تاسد  
 ❀ در رفته هنگام چون مردمان کارهای بد کردند آباد آراد از میان ایشان برخواست  
 (۸۴) و هر ایزری سورنگامتار شمیدند ❀ وز دوری او بخنا  
 کشیدند (۸۵) و اارجم راه به شامی هوشیوارم ❀ تا ترا بجای  
 او آرام دادم (۸۶) ام فرسنداج رایه فرسنداج و اجای ❀  
 اکنون پروان خویش که فرسنداج نام دارند به فرسنداج که اینین و روش مه آباد است  
 به پیرای (۸۷) هی فرجیوار رسم فیرم تور بهاختالی و زندیم  
 و اجایش دم سیرام ارجم پوتفر نادتار را بد ❀ ای همبرین

پس از توجان داری و پادشاهی و آیین پیرایش و در فرزند ان تو بسیار سال مانده  
 (۸۸) چم هم با هم میراید بالش و خورشید را هم شامی کلیو هم امیلد  
 چون این این باشد بازش معیرین شامی کلیو بر انگیزد  ازین جی افرام  
 یزدان را هم را اگهی می بخشد که پس از پراکنده شدن این سووده آیین شامی کلیو بر خورشید

و باز همین فرخ کیش را بر دم نماید و این  
 خانه یزدانی را استوار سازد  
**نامه شش‌جی کلیو**

(۱) هوز ایمم و مزوان مهر منزاس و زماس مهر شور مهر پور  
 پنایم بر یزدان از نش و خوی بدوزشت گمراه کنند به راه ناخوب برنده هیچ  
 انداز رسانده (۲) و شید شامی مهر شنده مهر شکر زمریان  
 فراسید و  بنام ایزد بخشایند بخشای شکر مریان و اوگر (۳) و ناد  
 بر مهر مننده همراه با مهر سشمار  بنام ایزد و هنده روزی برنده  
 (۴) هی شامی کلیو فرورچی الاوچم جاش جیام پرایس آسپا  
 ساروشید منهو شام مدیر گره ندجی الاو مهریشام بارون

❁ امی شامی کلیوی پورجی آلا چون آب و پرمان روایی جیان به یک اسپار  
 سال کشید مرومان بنه کار شد ندجی آلا داز ایشان پرون رفت ❁ بایدوا  
 آغاز جیادجی افرام است که یزدان اورا پیرایه فرسنداج و زیور فرسنداج ساخت و بان  
 پسین این بیاون گروه جی آلا دواست که از بنه کاری مردم گوشه از جهان گرفت  
 و فرسنداج کیشان صد هزاره را سلام گویند و صد سلام را سمار نامند و صد سمار را  
 اسپار خوانند و در دودمان جیان کیش پیرای و کشور خدیوی بکت اسپار سالانید  
 (۵) ام تیم را بچاریدم و فرجی شور می میشادم شیدایش کم هم  
 راجیم ❁ اکنون راگزیدم و بی پیبری فرسندام ستایش کن مرا چنین (۶)  
 فد ما و میر هر منده هر یار با مر شهار ❁ بنام ایرزد و بنده روز  
 آرزنده (۷) ترا دی خرم لام ار سما ❁ بلندی و فرازی نو خدیو و خدی  
 (۸) بهرت سیفام و سایت سیفام ❁ ازت درود و سوی تست درود (۹)  
 ارجی کرو فرمائش و لاسپ کرو فرمائش حمت ❁ تویی هر آن  
 هستی و ناگزیر بودنی و نیست ناچار هست و ناگزیر یاسن جز تو (۱۰) ارجی  
 نوشرا و نوشراوان و لاسپ نوشرا و جها خان حمت  
 ❁ تویی پرستش سزای پرستش سزایان و نیست پرستش سز او ارجها بنا جز تو

(۱۱) خرمسای فولات باوتر  یکتایی بشکوه برتر (۱۲) ونولا و  
 جارت  و درود سترگتر و آفرین بزرگتر (۱۳) و شمساش گورامتر و شو  
 متر  و شید شکنده توکی تر و زبردست تر و روشنتر و درخشان تر  
 (۱۴) و فروداس ارثاستر  و بزرگی و یکی و شکوه بلندتر و برتر (۱۵) نو  
 ال هورالتر  رسایی درست تر و درستی رساتر (۱۶) و بیدار  
 سیدارتر  و بخشش سیده تر و ده رساتر (۱۷) و فرگون فرسوتر  
 و خوبی گشاده تر و نیکویی کشیده تر (۱۸) و بهراس مهر استر  و در  
 سنوده تر و روشنی بهتر (۱۹) و سفدار جراتر  و گرامش رساتر  
 (۲۰) و نوراش هور استر  و پروا نیکارتر (۲۱) و فر و اعم فر و امتر  
 و بزرگی استوارتر (۲۲) و پوشاز نوشاز تر  و بخش خوشتر (۲۳) و  
 هر فاش فر فاشتر  و تنستان و پیکر آباد و تنان گرو و کردستان گشاده  
 و دراز تر و پهن تر و در ف تر (۲۴) نو کام تو کامتر  خوبی روشنتر و بجا  
 تابان تر (۲۵) دو شاه نوشاز تر  گوهر و هر اینگی گرامتر و بخشنده تر (۲۶)  
 فرکاش هر کاشتر  خردستان و هوش آباد و پاکتر و در تر (۲۷)  
 و فرماش فر با شتر  و روانستان پیدارتر (۲۸) شیدامی ارحم

❀ بزگی و سترگی تو (۲۹) میلاد و ورود و ❀ آفریننده و پدیدکننده  
 بیاید و دناکش همه ❀ باید دانست دمان چندی گردش آسمان بزرگست و  
 خوشی ناپاینده و ناورست ناپاینده و ناورست چون نو پدید آمده و تازه  
 شد بای روزانی را خوشی بگردش آسمانها و صبح سپهران و این را بفراتین نو اوزر و  
 گویند (۳۰) خرم و رخ مکران و بهار گر بهار و ران ❀ سخت  
 و سخت گران و آغاز گر آغاز و ران (۳۱) تا شکر هوره و ران ❀  
 هستی ده همه او چیز نایاب (۳۲) هوراشنده و روفساران ❀  
 اشکارا کن همه آیین و پیداساز همه او بیان و هویداساز آستان و فرزند  
 آستان (۳۳) فسارنده فساران ❀ شوند و رشوندان (۳۴)  
 باد کارها و کاران ❀ پروردگار پروردگاران (۳۵) کمند شهران  
 و هیزبان چم شهرت شهران اسپ ❀ کردگار شگفتیها و زانچه شگفت  
 شگفتیهاست (۳۶) هوراشنده هیزبان و هیزبا چم هیزبان  
 هیزبان اسپ ❀ پدید آور و یره بو باد اشکارنده پاک باشان و زانچه  
 و یره بو یره بو ان و پاک باشان است (۳۷) نوشتار و  
 یاداران که کمند هیزبان سیامک هیزبان و سر و مان

بکوهان اند  پرستش نمرای خردان که کارگرو گننده گوهران و ارسته اند  
 ایگینیان و جا با و سوپها اند (۳۸) که پیشامند شمشان نوساران  
 برهوره نثوران  که ایشانند شیدان و ارسته ازهمه رو با (۳۹)  
 و هشامند کیمان و تیمان  و ایشانند سیدگان و نزدیکان  
 (۴۰) و نوشرا و نوسرا و ان سمام بر و مسار شامی   
 و پرستش نمرای روانان یا بنده پاکت و دیره از در آمد جای (۴۱) قار حین  
 و م پیراسان  با تاقن و تابیدن و پرتویدن درستان (۴۲) کهن  
 پارسناران را  پروانه نه و جنباننده و گرداننده و دارنده تازا  
 (۴۳) که فراسوون و فرزدون  ندره پوستن و پیوندیدن و  
 سوون و برنایدن (۴۴) بازرنده بر جباخ پاری  بهره و روز  
 از جهان خردی (۴۵) هرت فرم هشام و سایت اشام شام  
 ازنت آغازایشان و سویت گران ایشان (۴۶) نوشرا و هوره  
 پیراسان شهر چه شهر و وان که با و نا دیده اند بر فرام و بهرام  
 و زرام  پرستش نمرای همه ستان بخشنده و گرامی سپران که باز داشته  
 شده اند از پاره گشتن و دریده شدن گسستن و گرفتن پیکر و باز گذاشتن پیکر


(۴۷) و نوشرا و میرادان که پیشام پشمانیده و تو پیداران  
 و پرستش سزای فروغان و درفشان که ایشان فروغنده و درفشنده و درخشنده  
 و بلندانند (۴۸) و نوشرا و هوره کشور تاربان کفران پیشام  
 و نقران پیشام و پرستش سزادر همه ایشجالتیان و پیره و ناامیخته  
 ایشان و ناویژه و اینه ایشان (۴۹) و راشامی هی نوشرا و هی  
 فرودار هی کیشتر هی نارتار هی مسینار هی بارگار  
 سروران شمساشان فرناز هی شمساشان هی اواد  
 نراد و پیرادان و پاکلی و پیره و بی لالیسی و نگارنده ای پرستش سزای  
 زنده و زنده گرای بر پای دارند هستی ای خواننده بندی سوی نیکی ای پاک  
 ناالایش ای پروردگار فرشتگان شیدان برترای شید شیدان ای خداوند بوس  
 و روکشان و بوباش خویشی داون پاپیده بنا پاپیده چون خویشی آسانا به خدا  
 و روکش خویشی داون ناپاپیده است پاپیده چون خویشی کردشایر سپهران  
 (۵۰) هزار جم زیدار و فرجم و دیراد و از تو نا اعازه و توجا  
 (۵۱) ارجمی ناسته و رجم و مان چمبر که زاپیده و نوفری  
 یا تو زمی یا زرمی یا نووری یا کیا فزگی یا کیا فیدگی








تویی هتور همه و هر چیز که فروزیده و ستاییده گشته بگوهری یا ناگوهری یا بشی و بسی  
 و پیشانی و بسیاری یا یکسانی و یگانگی یا یکسندی یا کرده شده گی (۵۲) ار  
 جمی بر سار و ستاران ❀ تویی انجام خواستان (۵۳) تمیزد  
 بشینان هوشتاران و م فروشتاران شمشانت  
 ❀ فروزیده گوهران پاکان در دریا بای شیدانت (۵۴) چرکسیت  
 فروشتاران هوشتاری فوشتار شینت ❀ دیدت  
 چشمان پاکي بر تاب و پر تو گوهرت (۵۵) پوشتار و ترزند هانکه  
 چرکسیت فوشتار فرشتار ❀ تیره و تار یک و پریشان آنکه  
 دیدت بگردایش خرد ❀ سپر ماید که تیره و پریشان انگسی که خواهد خدرا برود  
 خرد چنانکه اوست بر بیند زیرا که خرد با همه فراز پایه اورا چنانکه اوست در نیاید  
 این نه از نارسایی و کوتاهی خرد است این از شکر فی و بزرگی و برتری گوهر جان  
 و اوراست (۵۶) فوشتاریت ارجم فریدتاری بزر  
 برید سرشتاریان فوشتار شانت ❀ بدستیت و بدستیت خود  
 توفرازی و بلندی از همه چشمان و چشمانیان به شیدت ❀ سپر ماید بدستی  
 و رسایی خود تو بلند تر آید از دیانت چشم از شید گوهر بود تاناک (۵۷)

بان چنانکه له بو ستار و وله فوتار و فله از جم شمیری وله  
 ستاره هرت شمیری ❀ آنچنانکه نه کراند و نه پوند و تو چیزی و نه کسده  
 نه جدا شود از تو چیزی ❀ میر باید یا به یزدان اروند گوهر است و زو بیرون  
 و جدا نیست چنانکه هستی او اروند گوهر می است تا هیچ رود و پوند و پوست  
 و شمر و پیکر نه بند و بین هستی پذیر می چیزی با بودن ایشان آن باشد که آنان را  
 با هستی یزدان او بر شرف ریشه و چنگ رذن گردیده است و از دادار هستی بخش  
 بر ایشان پر تویت نه آنکه هستی مرا ایشان را آوریده یاد ایشان کرده است  
 (۵۸) فرو شتاری هرتار فرشتارت و روشنتار  
 شمشات ❀ پوشیده و نه مان گردیده از نخت اشکاری و ویش پید  
 در سایه شبیت (۵۹) و لاس هنر فرجامانت که شمشاشانی  
 تر با و کیارنگان و شمارنگیان و سیامکان هنر سملاد با و سیلا  
 با اند بهدار وله نمدار وله شمسارنده وله سفار وله سحر ❀  
 و نیست از بندگات که شیدانی رت با و کی ر با و چیره تر با و نا و با و بیان و آزادان  
 و از سنگان از فرود تنی با و ما پیاوندوشن و سرکش و نه برابر گردنکش و نه باز دارنده  
 و نه زود و شدن و از پایه فرو خادان و نه نیست شدن و نا چیزی و ما بود گشتن

و شکسته ترا

(۶۰) که سکار و مرجم شاید همیشه را یا با تا بد فو و تره‌شام رافه  
 فو و تره‌شام فو و چمیز یک و م پذیرا شد و فرستایش   
 تواند مردم ستایدایش از ایستایدیکه ایشانرا بکتر پایه بخیری که سزاوار و در خود  
 باشد بر سایش (۶۱) پل جمونه شاید سایدین هم بانگیش که زو  
 سیده همیشه را ر م شمساش کیارش که کیار تر اسپ و مشاید  
 و م نوارش لار بو که ند ماس تر اسپ سدا سد  پس چگونه حساب  
 باید ستایش کردن بر انگیزی که فرورده ایشانرا در سید کیش که کی تر است و شکنده  
 کیش که شکنده تر است و چیریش که چیر تر است و پرو لاسیده و گسلا سیده و گدا  
 در پر تو بزرگی او که بزرگتر است و فرورخ ستر کیش که سترک تر است برابر (۶۲)  
 گروف بد نذرانندگان بهر زاب بیروزا و هورم واره   
 فرومانند و ناچار و ناتوان و در مانده شده و دروشکران و ستاینندگان از  
 فرور کیش او در پایه (۶۳) نوشعار بود بانکه جمیر و که ارجم را نورا  
 زود و راز و کوراز و سپوراز و یا تاوری بهر تا و ران یارانی  
 از زبان اسپ  راست پوش شود یا بد کیش کرد انکه گماند و پندارد  
 که ز اونی و چگونگی و چندی و کجایی و نهادی یا ناگوبری از ناگوهران یا فروزه

از فرزند است (۶۱۴) هم فرقه سمور و شماریدن و نور اجیدن  
 مگر باگزیری و ناچاری و گذارش کردن و در یابیدن (۶۱۵) ارجمی نور  
 داش و هور داش ❀ تویی فراز و بر بالا و بهی و بهبود و بهش و ستایش  
 و ستودگی و خوبی و نیکی (۶۱۶) ارجمی با و امانه چنانکه لاسپ نوشت  
 جم ارجم جمساش جمساشان فرسخیده و فاشمند شندان ❀  
 تویی خدای انجانکه نیست پریش سزایی جز تو شید شیدان ستوده و نکو سید بکنند  
 و دور گرد بدیها (۶۱۷) راستا چند بشینان نوشتا جان سایت  
 ❀ خوابان و مهر و یا اندگو بران پاکان سویت (۶۱۸) همو سیده ارشوما  
 تاشیدگان فرزند میت ❀ فرودین و زیر دست گشته است  
 گردان هستی پذیرفتگان میان دست و در پنجه نیرویت (۶۱۹) شفا چیده  
 اند نوشتا سان سمجان پست ❀ باز گذاشته و کار خویش و بهر کن  
 خود شمرده خود را باز داده اند روانان و بزرگان بر تو (۷۰) ارجمی کشما  
 و با پشمیر له سماجد و فچه پشمیری سماجله و پرو ❀ تویی فرار و  
 برو بالا و آنچه که نکراند و بچیزی کران نگیرد (۷۱) می شام برت  
 زروانی هم ایهم شمساشان فرو تا جنده ❀ میخواهم از تو فرود

باری وزیر فرستی بر من شیدان بخشده (۷۲) و سیرام نوی فایم فیه  
 تارشش که قیرمانت که سفنج اسپ  و سخن گوی با من بنیانت  
 رازهاست که ستوده است (۷۳) و زند را سیم فشماس و چرامیم فیه  
 شماس و سد را سیم فشماس و در را سیم فشماس  و  
 یوری و سیم بر شید و زنده گردانیم بشید و نگاهداری و پاس داریم بشید و گرد  
 آوری و فرزاوری مرا باشید (۷۴) میشارم بهرت هی نوشراد و  
 فرورام مارم تاجر امت و سهو درام دوشاد و رام کیا در امت  
 میخواستیم از تو ای پرستش سزاخواست و خواهش دارم دیدایت و فرورفتن  
 و در بیای شگفتگی و یکی و بزرگت (۷۵) همیرام کم هی نوشراد  
 همیرام شماس را و زرام کم و مون میشارم و ارسما را و ورد  
 رام وزن میشارم و ارسما را و اباد را و رام با در امان  یوری  
 کن ای پرستش سزا کرده و کسان شید و روشی را و پاک کن و بردای درون  
 ایشان و ما را و دیره گردان و بی آلابش ساز ایشان و ما را تا جاوید جاویدان  
 (۷۶) فدای هر چه منده هر یار با من شمسار  بنام ایرد  
 و بنده روزی آمرزنده (۷۷) هی شای کلیو چم زندیم ارجم هم

مزد یاسان فرجشور مزد ام روانساید <sup>۱</sup> ای شای کلیو  
 این تو برافند یاسان پمپبر زوان زنده سازد (۷۸) ساس فرجشور  
 اه که می می شایم پای هر دس زندیم هفتده اسپله نشاند  
 هر پیبری که میفرستم برای استواری آیین رفته است نه برکندن (۷۹)  
 دیم دیم فرز ابا و او و هور فرجشور ام یام زندیم هایت  
 و اهورا فرکون راجند <sup>۲</sup> آیین آیین بزرگ آباد است  
 و دیگر خوران بران آیین آیند تا از اینکوسازند (۸۰) و هم زندیم

لشام و رامیر فرکون

بارام قدیم ذیم فراسم سمند

<sup>۳</sup> و این آیین را نیز بر افکنم و همیشه و

جاوید نیکو کاران بدین آیین من رسند

نامه‌ش و شور یاسان

(۱) هوزا میم فر مزدان مهر بهزاس و زماس مهر شیو

هر دیور  پناهم برزدان از غش و خوی بد و زشت گمراه کنند به راه ناهوش  
 برنده ریخ دهند آزار رساننده (۲) فوشید شمای هر شده  
 هر شکر زمریان فرابیدور  بنام ایزد بخشاید بخشاید شکر  
 دایگر (۳) فوسام زمریان دای  بنام مهران خدای (۴)  
 فوشال هی یاسان فرور شای جهول حم اید سمار سار هر  
 چماش شایام و رشید فرپاوار جم پاج کاجی منوشام فر  
 شید و بزرگ مرام جام بارون هفت  بدان ای یاسان  
 پور شای جهول چون یکسار سال از خسروی و پرماندی شایان گذرید پدرو  
 که شای جهول باشد بدکاری مردمان دید و از میان مردم بیرون رفت   
 چراین و خوران را تاب دیدن بدکاری بود و گناه در دل ایشان بنیکشت  
 (۵) ام تیم را بچاریدم فوشیوری هم خیدوز ندیم پرزا  
 باور پر کاج مه و شیدایش کم لپمرا چیم  اکنون زابگزیدم  
 به پیغمبری بر خیز و کیش بزرگ آباد را شیده و ستایش کن مرا چنین (۶)  
 فوسام زمریان دای  بنام مهران خدای (۷) هی نوشراد  
 رایم و نوشراد سارام تا شرانان هر ذالرا مان و داوران

❀ ای پرستش در خوردن و پرستش سزاوار همه هستی پذیرندگان از فرودین و دیدنیان  
 که یاققان پنج یابندگان تنان و زبرینان و خردانیان که تنانی در یابنده ایشان را  
 در یابده (۸) هی بر تاجرام نوشت تاجران و یاداران ❀  
 ای بخشده روانان و خردان (۹) هی و پیمیرام نوره روانان الو  
 روانان و روانان ❀ ای پدیدارنده چستانان ستودان و بیجان  
 (۱۰) هی گور فرما شرام ❀ ای بر آینه هستی (۱۱) هی روانان  
 رام ❀ ای فر بارنده بخش دده (۱۲) هی و از ام اورنگران و  
 نوشتن گران ❀ ای کسند و کرده و کارنده و سازنده دلباورانان  
 (۱۳) هی فرهن گرام نو ندران و فرنگران ❀ ای گرداننده  
 و کسند پیکران و سایها (۱۴) هی شمس شرام شمس شرامان و سمنده  
 رام و در ام سمید رام ❀ ای شید شیدان و گرداننده و چرخاننده  
 همه گردنده و چرخنده (۱۵) ارجح راجی خرم راجی که لاسرام هر  
 رامتری عبید رامتری برت ❀ تویی تختی که نیست سخت تری شیره  
 اندو (۱۶) ارجحی هر رامتری که لاسرام هر رامتری هر خرنده  
 رامست ❀ تویی باز پس تری که نیست باز پس تری از پست (۱۷) فربو



سترمان شتور اند بهر هولر امیدن به چورامت ❀

فرسگان فرومانده و نارسیده اند از دریافت بزرگیت و از یافتن سترگیت

(۱۸) نیموران تاغیان اند بهر نیموراشمور حبفورامت ❀

مردمان نارس و کوناه یافت اند از شناخت رسایی گوهرت (۱۹) هورورا

ما آبرام کم از سمارا بهر ناوزر امان شجرامی ❀ پرستش سزایان

ازادکن و رهاگردان و در باری بخش مارا از بندهای فرودی تنائی (۲۰) اقبین

رام و ن بهمارا بهر نیلر امان سویدرامی شجرامی ❀ رشتکار

کن مارا از گریهای هستی زشت تار و پیره و تار یک فرودی تنائی (۲۱) فشر و

شرام کم هم تو شرامان از سما آشر امان شماس شرامانت

❀ بفرست و روان کن بر روانان مافروغهای شید بایت (۲۲) فشر و

پم هوشرامان ابمایرورز اما همای امسا شرامانت ❀ بار و زور

ریز بر روانهای فرجهای نشانهات (۲۳) فروشرام بر و سراسر عیب

هز و سرامان ز ووسان سر توست ❀ خرد پنده و چکله و چکله

و چکیده و کات آبیت از کاتان و چکیده گان در یابای روان گردت (۲۴)

فروشرام فروشرام عیب بهر فرنو شرامان فرسیرام فر

قوت روان نماند ایست از زبانی اثن کی آبادت (۲۹) بشین  
 رامت بشین ایسپ روشنده که می روشد مبر و مبر  
 و سر ام نوشیر امی له شامی رامی وله نمید رامی وله نمید  
 رامی وله نمید رامی گوهرت گوهریت جوشده و فرو بار نده که  
 بچوشد و بسیار داز و گوهر روانی بی جایی و نازیر آبی و ناپوسته و ناگسته  
 (۳۰) که لنگرام اسپ بر نمید رانان و بنید رانان و بنید  
 رانان که دیزه و پاک است از زیر آمدننا و پویا و زریها (۳۱) شجر ام  
 اسپ گور فرماش با پنچمانکه له یار امند هور افرجید  
 رانان وله فرز ایند هور افرسید رانان پس بزرگ  
 است بر اینیه هسی انچمانکه نه یابند اور چشمها و نه آسایند اور اندیشهها (۳۲)  
 ارجم رام اسپ موند رام و فستامرام راست بزرگی و ورود (۳۳)  
 و هزار جم شیرند رام و زرنند رام و ازنت بازو اشن و بخشش  
 و بهنت و بش و بخشا بشد و پایدگی و پایداری و جاویدستی (۳۴) شجر ام  
 اسپ فرو ام با پنچمانکه و شکار رام هوسپ سر تو سر ام  
 نوذرام سعید رام و سالی هویکم و رونده پس بزرگت ایرد


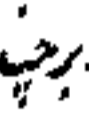
+ اسپ هور لام و نوز اسپ و بیتر ارجم



انجنانکه بدست اوست روان کرده همه چیز سومی او برگردند (۳۱) فہ سام  
 زمریان دای ﷺ بنام ہر بان خدای (۳۲) مزوام لہ شاور ولہ  
 تاور سپ و پیرنا رحیم روند واری ہرام جو ام تر سپ ﷺ  
 پروان نہ گو بیرونہ ناگو ہر است و زہر چہ پنداری انان بر تر است (۳۳) و  
 باز چمیر فہ ہولہ ہاند ولہ ہوفہ باز چمیر ﷺ و بیج چیرا و نامذونہ او  
 بیج چیر (۳۴) سمیرام اسپ لہ سمیرام ہر وار ﷺ بکیت نہ  
 بکشار (۳۵) گوند تالہ تاچہ و کوتاش ہور اجوشنی لاسپ ﷺ  
 ہماندار و ہمنای اورا ہستی نیست (۳۶) فرشید جام اسپ لہ فہ  
 نویشرام و سواشرام و ہوشرام ہو فرشید جام و برجان  
 اسپ ﷺ زندایت پروان و جان و تن او زندہ بخوشتن است  
 (۳۷) فرشید روان اسپ لی فرساک و ہمیم ہم فرشید  
 رواغیش فرخاشی لہ تاشپ ﷺ داناست بی اندیشہ و نادانی بردا  
 او پیشی نہاشت (۳۸) فرشیدن اسپ با پچیم فرسید و رد  
 و با پچیم فرسیند کرد ﷺ خواستور است ہر چہ خواست کرد و آنچه خواہد کند  
 (۳۹) فرشید و رد اسپ با پچیم فرساید کیدن شانہ و فہ

نیدوم که کار و همدم حمیدین حم نووی ﴿﴾ توانا و نیرومند است  
 هر چه خواهد کردن تواند و هیچ در نماند مگر در آفریدن چون خودی ﴿۴۰﴾ ز ایهانش  
 پروند اسپ و فیه پرواروم که چایند ﴿﴾ فوزهاش بسیار است  
 و بشمار در نیاید ﴿۴۱﴾ فیهوشام لی پروار حمیده هیزه شام خر  
 میم بهنام اسپ که سارام اورنگرمان و حمیدگان نوند  
 شکار هواند ﴿﴾ فرشتگان بی شمار آفریده از ایشان نخستین خرد نخست  
 که همه خردها و آفریدگان زیر دست اویند ﴿۴۲﴾ زخم هانیتار که فرزند  
 اسپ و یو دسرو نویشرمان است ﴿﴾ پس روان سپهر برتر  
 که بس بزرگست و سالار همه روانها است ﴿۴۳﴾ فیر سر برید و هو فر را  
 سر و سریر ام اسپ ﴿﴾ پس متبذ و او سالار همه تنهاست ﴿﴾  
 و تن بدنام سپهر برتر این است ﴿۴۴﴾ سیامکان و مهر نامکان و مهر  
 نامگانیان و شاورام و تا ورام سارام حمیدده هواند  
 هیزه و فتام کم هیشام ﴿﴾ آزادان و وارستگان و تنان و تنانین  
 و گوهرها و ناگوهرها همه آفریده اویند از او آفرین برایشان ﴿۴۵﴾ فیر کم هود  
 ایوان و پر هیشیوان و کیفرنویان و سر فرزیوان و




آب یوان و رایوان و زندیوان و پم فرزا باد و آبادیان  
 و پم ارحم هی یایسان که ام پند فرمتا جامی و و اورام هر  
 شملی خمار خماج اند \* برویره برکیوان و برهیس و بهرام و خورشید و نایب  
 و تیر و ماه و برمه آ باد و آبادیان و بر توای یایسان که اکنون گزیده مرومانی و پیروان  
 تو بیجان رسنگارند (۴۶) و همد گارام و م عیناس کا خرام هاند  
 و سند گارام دم و وناس توید زام \* و رسنگاران و رشت  
 جاوید باشند و گنکاران در روز سخت (۴۷) و نسام زمریان ای  
 \* نسام هرمان حدای (۴۸) شتاریدن رام برج او با یعنی و  
 و سابعی \* پاک شدن دو گونه است یعنی و روایی (۴۹) با یعنی مناس  
 در افرونون له برتن و هموزید گیها سجدون \* ای یعنی دل را  
 بر بدی بستن و نگوید گیها سزدون \* مانند شتم و کام از دل و دودن (۵۰) و  
 سابعی با پیچیم دم پرگتار یاج باسد سلودن \* و روایی آنچه در  
 اسکار بد باشد زودون \* چون او برگی و ناپازی آشکاری (۵۱) و هم  
 شتاریدن و جعفری باید \* و این پاک شدن باب یقرا باشد  
 \* و یقرا بیت که رنگ و بوی و مره او نگشته بود و بد بوی نشده و رنه گلاب

و مانند آن پاک و نوسود و جم است (۵۲) و چر بودم کا و سمید  
 و آب کرد در خوردن و نوش باید دانست که آب گرو از او گویند که تن و چیر  
 بدان پاک شود و آن در خوردن آید پس در خوردن پیل بدوی و مردم را انایه  
 که در و سرا پا فرود شود و بهر شیهه (۵۳) و م چرتونی سرریز آشکار  
 و فیما و ونیساخ را \* در آب شوی تن را یاروی و دست و پا را (۵۴)  
 امر له و وحی هیچ بیم کم \* اگر توانی پندار این کن \* پندار که تن با  
 سر و دست و پا را شستم (۵۵) پیل با چم ششکاخ بای و زمیاری  
 \* پس برابر ششکاخ آبی و نماز کن \* و ششکاخ ستارگانند و آتش که دروغند  
 (۵۶) پیل زمیاری مزو ام زمیاری ششکاخ را و امیاری  
 فمیر و ام رساند \* پی نماز زوان نماز ششکاخ را تا نمازت بیزد  
 رساند (۵۷) امر بهر تاپی و م زمیاری نیاش باسد و هوام  
 پیدستان فر کنون او \* اگر پیر گاری دانستوری در نماز پیش  
 باشد و دیگران پس است پی توان نیکوست (۵۸) امر و سمید  
 متیاسید \* اگر توانی پندارید \* آن پندارید که نماز کردیم (۵۹)  
 فاهیم سباب نماخ ششکاخ پی پند زمیاری خشد \* با این هر گاه

ششکاهی بید نمازید (۶۰) و ساب کولیم چار یا تیم یار ام  
 و اخ ز میار پد و اید و اخ شیمیه  و بر روز چهار یا سه یا دو بار نماز  
 و یکبار هر آینه  باید دانست که نماز بر چند گونه است یکی فرزند میار است  
 که مه نماز باشد و آنچنان است که در برابر فروغنده ایستد و دست فرو بندد  
 و سر خم کند تا پیش تاخ و بار بر افراز آرد و انگاه باز سرش افکند و یکدست بر سر  
 گذارد پس آن دست فرو گیرد و دست دیگر را بر سر گذارد و انگاه سر بر افراز دوهر  
 و دو دست را بهم پیوندد و انگشتان هر دو دست بهم رساند مگر دوشت که گشا  
 پاد پس هر دوشت را بر چشمها بندد و سرای انگشتان آنچه رسد بر تارک  
 تا هر کجا رسد و سر خم کند تا پیش سینه انگاه سر بر افراز و وزین پس بر زمین نشیند  
 و دستها بر زمین و زانوهای بر زمین گذاشته پیشانی بر خاک رساند پس کیوی  
 روی را بر خاک بندد و باز سوی دیگر روی خود بر خاک گذارد و انگاه دراز شود و  
 بخوابد مانند چوپ سینه و شکم بر زمین رساند و در آنها نیز چنین و دستها را  
 کرداند و روی دست بر زمین پیوندد و پیشانی بر زمین گذارد و انگاه کیوی روی  
 و باز سوی دیگر روی پس دوزانو نشیند و باز چار زانو نشیند انگاه بر سر پاشته  
 هر دو مشت گره بسته سر بران گذارد پس بر خیزد و هر دو دست و اگر ده بر افراز

و چنین نماز باین همه که بر شمریم جزیردان کس دیگر را نشاید برون بجاست یکی با پیش  
 فرون زمین شش کاخ را نمر است و درین نماز آنچه نمر است از در شمی یا سیمناوی  
 کز دساتیر است همی خوانده باشد چون این بزوانی نماز بکران کشد بار دوم  
 به شش کاخ نمر بر زمین گذارد و پیشانی زمین رساند و ستایش او چنانکه در  
 دساتیر است بخواند و در خوابد تا نماز او را بیزوان رساند و اگر آتش باشد گوید  
 ای پروردگارا آذر نماز مرا بیزوان رسان زیرا که آتش را روان نیست و آب را  
 چنین و اگر درین نماز دانی نیکو کار پیشوا باشد و از پی او گروهی ایستند و نماز گذاردند  
 ستوده تر است و در نتوانند پندارند و در روز و شب هر بار یک فروغنده را بنگرید  
 سر خم کنید و روزی چهار یاسه یا دو بار نماز بجای آرید که هنگام یکی از باد او تا  
 بر آمدن خورشید است دوم میان روز سوم هنگام فرو رفتن آفتاب گیتی  
 تا بچهارم نیمه شب و در نتواند یکبار که بر آمدن خورشید است تا گزیر (۶۱)  
 چسار بشور را تفسیر مارید فایم کاج هم آب تیج که کمید   
 چهار گوهر از بزرگ دارید باین کار بر خود تنگ نکنید  باید دانست  
 که همیشه باید هرگاه آتش و آب در زمین خرم بینید سر خم کنید و چنین بار کم  
 و زوبیش و زرا و خاک را پدید سازید باین کار بر خود تنگ نکنید چه بر آینه



آتش که فرو غمزد سترگت ازو باید زیر کلوید افروخت و در آن سخن به موج زوروشن  
 گردایند پیش پیش در شب تار برود همچین گجاه ناچار می اورا باید فرو نشاند و  
 آن باید باب باشد و تا تواند در آتش بهیمه و خار و خاشاک خود خشک شه  
 و چیزهای جنیان بسوزاند و دم گوهر آفت کتار رود خانه را نباید آلود و آب را  
 زشت جا نباید افکند باین تن شستن زونا گریز است و در جرمهای دور در  
 آب پا جایه کردن و باور چون بد بو بیابسی شود ناخوش سازی چنین نباید  
 کرد باین ناگریز ناداشتی را دور اندازند بد آنسو که در دست باد پیش باشد و خاک  
 پلید نباید داشتن و هر جایسا آلودن باین بهر فرود داشتن رشینده ام  
 هشینان جایی باید (۶۲) و سهام زمریان را می  نام همربان  
 خدای (۶۳) ہی یاسان می تا بم ز پوری ز ندیم ارجم را  
 فرنیسار کور کند  ای یاسان سبکوم ز بونی آیین ز انگشا  
 دور کند (۶۴) و چیمان شیراود که هورا  
 سیاح مهنوشام تابند تو فر صیوری  
 پادشنگید  و چنان بزرگ  
 شود که اورا پدر مردم گویند و او پیغمبری باشد سترگ

## نامه و دستور کا شاه





(۱) هوزا میم فرزدان بهر برماس و زماس هر شیور  
 هر دیور ❀ پناهم به پروان از منش و خوبی بدوزشت کراه کنند براده ناخ  
 برنده ریخ دهنده ازاد رساننده (۲) فوشید شمتای هر شده  
 هر شکر زمریان فرابیدور ❀ بنام ایزد بختایند و بختایشگر هر  
 وادگر (۳) فوشید فرساج رام فرابیدگر آرام ❀ بنام  
 و ساخت و شناسانی چیر و یادداشت و دریافت افزان شکر بزرگ  
 و ترک کبابش و شکوه و بختنده و بختایند و بختایشگر و پیش و ردادگر و خود  
 گفت و گفتار و دانش و کوشش و دانایی و گویایی و برابر کردار و کار و کنش نیکی  
 و بدی و خوبی و درستی و سودگی و نکو بیدگی بگنیر و پادافراه و پاداش و سزا  
 رساننده خدا و خدیو و دارنده و برتر و بلند و سرور (۴) ای فرزنیاسا  
 فرپور یاسان آجام چم زرو جار سلام سار هر حاش یاسا  
 نام هفت منوشام یاج کاج بدند یاسان آجام هر بد  
 پیشام انداز و رفد ❀ ای فرزنیاسا پور یاسان آجام چون بودونه

سلام سال خداوندی یاسانیان رفت مردمان بدکار شدند یاسان اجام از  
 میان ایشان که مردم باشند کنار گرفت (۵) ام مرتا امام لی ساج دم  
 هن ایسا و ندچم اندام خمر نگه واری شامی جهول و جی آلاو  
 و آباد آرا و و تبار شستند ❀ اکنون مردمان بیرون سرور دریم  
 افتادند چون انجام هنگام خسروی شامی جهول و جی آلاو و آباد آرا و و تبار  
 کشتند ❀ گویند از کنار رفتن آن خسروان کار جهانیان تباہ شد و مردم دیو و  
 در هم افتادند زیر دست راز بردست میکشت تا نام مردمی از ایشان دور شد  
 و تبار کشتند تا جی افرام و شامی کلیو و یاسان را و او را به پیغمبری فرستاد  
 در هنگام خسروی هستن پیره و خورمه که یاسان اجام باشد همچنان کار جهانیان  
 تباہی پذیر شد و بر انگیختهای سودمند باستانی پادشاهان بر افکندند و انایه  
 راه مردمی هستند که چون جانوران در کوه و دشت بسر میگردند و شهر و خانه و کوکبا  
 چون دشت ساختند تا آنکه فرزینار پور یاسان اجام را که گلشاه و کیومرث  
 اورا گویند او را پانای گرفت که بخشوری فرستاد و آن همایون پیغمبر مردم را بداد  
 گرایانید چنانکه پدر پسر را پسر و در راه و آیین و همه امور داد و کرده مردم را چنین  
 پرورش داد و کیش مردمی آموزانید و از تباری باز داشت بدین بود که اورا

باب مردمان خوانندگرو چیکه بر راه راست و این سهی نیایدند از تندباری نام آنها  
دیو افتاد و کشته سیامت از اینها بود (۶) **تمور** را **فرخشیوری**  
و **برخشیوری** بکاریدم **مازا** و **فرخشیور** و **فرخشیور** ام **فرزا** با **ورا**  
**جمپور** و از **ز** به **چیری** و پادشاهی **گزیم** این **پیمیر** **عین** **بزرگ**  
**آباد** از **نده** **ساز** (۷) و **سیم** **انجم** **شیدامی** **گوش** **ام** **را** **اوا** **شکستا**  
**ارجم** **پاد** و **انگونه** **ستای** **کیوان** **رانا** **یا** **ور** **تو** **باشد** (۸) **وشید**  
**فرساج** **رام** **فرا** **سید** **کر** **رام** **بنام** **ونشان** **وشناخت** **وشناسا**  
**چیز** **پاد** **داشت** **در** **یافت** **افرا** **شگرف** **بزرگ** **و** **سرتگ** **کیا** **یش** **و** **شکوه** **ور**  
**بخشده** **و** **بخشایده** **و** **بخشایشگرو** **دیشور** **وا** **در** **خورد** **گفت** **و** **گفتار** **ودانش**  
**و** **گوش** **و** **انابی** **و** **گویایی** **و** **برابر** **کردار** **و** **کار** **و** **کنش** **نیک** **و** **بدی** **و** **خوبی** **و** **دشمنی** **و** **سود**  
**و** **نکو** **بیدگی** **کبیر** **و** **پاد** **افراه** **و** **پاداش** **و** **سزار** **سازنده** **عذا** **و** **حدیو** **و** **دارنده** **و**  
**بر** **ز** **و** **بلند** **و** **سر** **و** **سرور** (۹) **ارجم** **راف** **سجام** **و** **پم** **ارجم** **و** **هام**  
**ترا** **پاکش** **و** **ویش** **و** **بر** **تود** **رود** **و** **آفرین** (۱۰) **هی** **سرجام** **فرسا** **و** **فرجا**  
**فرخار** ای **شگرف** **بزرگ** **فرزانه** **خوب** **دانا** **چیره** **گی** (۱۱) **تر** **شار**  
**میلا** **و** **ور** **نود** **پرانس** **و** **سرافکنده** **آفریننده** **و** **پدید** **آرنده** **خود** (۱۲)

چم زده رم شاد و سار فراری ❀ گردنده در خوش خواست بس و خواسته  
 پاک (۱۳) فده سرجم فرجم و رواد بر جمپین فرام و بهرام و نرگ  
 و سرجم شیانم ❀ برگردش سپهر فراز از اید برفتن گشت و بود پیکر  
 و فرودگذاشت نگار و روش راست (۱۴) ارجمی کر فرام بر سم و واد  
 شای و رجام کر جام ❀ نوی کیوان سپهر فراز جای بزرگ فراره (۱۵)  
 هورال هوراخ و هوراه ❀ بزرگ شیم و ارج (۱۶) شکا غنده  
 فنار و سرفینده کنار ❀ ژرف اندیشه بازگشت اندیشه (۱۷)  
 هوزار و رواد و رنش خرمتمای و کیدش ار لاس ❀  
 بزرگ آهنگ و خداوند یکتایی و کنش بایست (۱۸) و فناران اولاد  
 واران ناپاسی ❀ و اندیشهای ژرف و کارهای ابوه (۱۹) و شر  
 و نگان آدرنگ ❀ و بخششهای دراز و دهرشهای کشیده (۲۰)  
 ارحم راسپ کیار و سیار ❀ راست کبی و چیزگی و هموری  
 و ترنگری (۲۱) نویراسپ بانگیش که میلا و پیدت و  
 میلا و رور و واد ❀ بزرگ و سترگ است آنکس که آفرید ترا و  
 آفریدگار همه است (۲۲) و شمسانیت و شمسانید و رورا

و شیداد است و بر افروختت و بر افروخت همه را (۲۳) و نویره را  
 سیدیم ارجم بهر تمساس نو سپاری و پذیره و زنتا  
 بر نواز پر تویموری (۲۴) پلیم نور اسید فو تو سنهاریش  
 سر حمت که قاری اسپ پس بر انجنت بخاست خویش روش  
 تو که همیشگی است (۲۵) در شانیدن دم و در کرام بورایی فرحم  
 شمم و گذاشت ترا در نگاه جای بلند سپهر هفتم (۲۶) می شمارم بهر  
 ارجم هی پوشار کفینار که شاری فو فرور ام نوشت است  
 بخوایم از تو ای پدر خدیو که خواهی بفرود روانت (۲۷) بهر پوشار  
 و تو شارت و سارت از پدر خدیوت و بهره بودت و بس  
 جنت (۲۸) یادی که جانورت و شمشاش خردیکه  
 بر کردت بشید (۲۹) و ور و شمشاسان مروندیران و سا  
 یاری و همه شنیدان و ارسته خشته خردی (۳۰) که شمارند بهر  
 پوشار نوران یاد و یادان یاد فرزیده خرم که خوانند  
 از پدر خدیو خودان خرد همه خردان خرد پدید آمده نخت (۳۰) فر کاشتر  
 شارش که شمارد بهر پور و پوروان بهر و جها خیان نور و او

فرخاسی و اج مارنده و رو  ستوده رخو امش که خوابد از پرستش  
 سزای پرستش سزایان پرستش سزای جهانیان خداوندی بر پای و درنده همه  
 (۳۲) که کدم براند و ندایم فروه شمسائش و در چهارام هر  
 میفن و تمیز فروخ شمسائش و مسائش را و هولند پیشام  
 را او نوسند و پیشام را و ارمار او او میس و انماس  
 ایساخ  که کند را از نزدیکان گروه شیدانش و رانهای هر آیدش  
 و فیروز و گروه شید و ناب را و ارحمند گرداند ایش از او پاکت گرداند  
 ایش از او مار امار و کش و بو باش چنین باد (۳۳) فو شید و فرساج رام  
 فرا بید گر آرام  بنام و نشان و شناخت و شناسائی چه و یاد و ا  
 و در یافت افزاز شگرف بزرگ و سترگ کیایش و شکوه و بخشنده و  
 بخشایند و مهو و او در روز و گفت و گفتار و دانش و کوشش و دانایی و  
 کویایی و برابر کردار و کار و کنش نیکی و بدی و خوبی و رشتی و سودگی و  
 نکوهیدگی بکفر و با و افراه و پاداش و سزا رساننده خدا و خدیو و درنده  
 و برتر و بلند و سر و سرور (۳۴) هی فرغنیسار تیم بام فرخشیوری  
 که تیم فرور بسیار ارحم می پند  ای گلشاه توان چمیری که سه پو

که کانی و روینده و جانور را گویند پرمان تو میبرند (۳۵) و چسار ماخ دم  
 کیمان ارحم اند و چار مادر که چار کوهر باشد در فرگفت تواند (۳۶)  
 سیام را که فرپور تیم ویتار اسیم اسپ و فرحشوری پرچیدم  
 را فرحشورین کیمان ارحم پدر سیاک را که سپر تو دوست  
 نست به پیروی گردیم تا پیغمبر هم پرمان تو برد (۳۷) پل مژمور هورشا  
 فرپور سیام فرحشور ابرهم او که هوز ندیم ارحم را سر دم تاله  
 پس از تو شیکت سپر سیاک پنه

نست که او این نور او خوش دارد

## نامه‌شت و خورشیاک

(۱) هوز امیم فرزدان هر مهر ماس و ز ماس هر شیور مهر نو  
 پناهم به زردان ارنش و خوی به دشت گمراه کسند به راه ناخوب رنده  
 ریج دهنده آزار رسانده (۲) و شید شمتای مهر شد مهر شکر  
 زمریان فرایدور و بنام ایرد بخشاییده بخشای شکر مهران دادگر  
 (۳) و سام مزوام و بنام زردان (۴) می سیام فرپور



فرزینسار ارجم و خورشید فراتر ایمی شیدای فرزین رام پر اجم  
 ای سیامک پور گلشاه تو پسر بزرگ منی ستای هر روز را چنین (۵)  
 سه سام مزد ام ❀ نیام یزدان (۶) ارجم را فتام و دو هام هم ارجم  
 ترا پاکش و ویشش دورود و آفرین بر تو (۷) و هزار ارجم هم نوشد  
 شتام ❀ و از تو بر روانان پاکان (۸) بی سر جام هر داد  
 فرزین رام هر سم ❀ ای شکر بزرگ ستوده بر حسین سپهر (۹) سیام  
 سپار فوسا و تر سامی ❀ سترک فر باره پدر حدیو فرخی و همایونی  
 (۱۰) سمیده فر کنونیان ❀ میا نخی نیکو بیبا و خوبیا (۱۱) ورجام  
 نوشا و هوشا و رشام ❀ بزرگ روان پدر حدیو مهربان (۱۲) ورجام  
 فر شام و رشام و در شام ❀ بزرگ بخشند پیدا و همایون (۱۳)  
 سر جام ورجامتر ❀ شکر بزرگ ستر گتر (۱۴) تمساشنده  
 کامبرنده ❀ نایبه شکفته (۱۵) اورا و تار و نیار و فرا بید  
 خداوندش برداشت و بردباری و داد (۱۶) و ترا بیدان  
 و فرامیدن تر شم و رشم ❀ و خوبیا و زیست خوی نیکو (۱۷) و لایه  
 فرسمان ❀ و نیکو بیبا و خوبیا (۱۸) شیافرسا و زار ❀ سترک

آبنگ فریادرس (۱۹) ترشاد میلاد و رنود و سرانگنده و پربانبر  
 پدید آور خود (۲۰) جمرنده و م شارساریاوی و گردنده در خوشخواست  
 دلخواه خدی (۲۱) و سرچم فرچم لاراچسند و هرچمیدین فرام  
 و هرام و نرام و سرچم شام و بگردش سپهر سربازتند از  
 پذیرفتن پاره شد و گرفتن سپهرهشتین آن و گردش راست ناچرخ (۲۲)  
 شیدام اسپ میلاد و رت و میلاد و رور و و بزرگ است  
 پدید آورت و پدید آورنده همه (۲۳) و قوشازورت و قوشازو و  
 و رور و شیدنده و فرزند و قوشیدنده و فرزند همه (۲۴) و پرباد  
 و رت و سرچامنده ات و سمارتت که همارتت و سرچ  
 و یاورت و نیجت کنند ات و گرداننده ات و جیاننده ات که کنند  
 راست (۲۵) هر فرشادی سورامی فسادید و از خوشخواست پس  
 خواست انجحت (۲۶) و م فرشارت هرشایت و در خوشخواست  
 ازجایت (۲۷) سرچم ارحم اسپ فرمند و پربنده و کتونی  
 و هر کتونی را و اور کتونی را و گریست سودمند و فرزند و خوبی را و  
 نیکونی را و نیک نخبهارا (۲۸) بیرویدت و م فرچم نرم شورنده

را چم ❀ جاودت در سپهر ششم آرام جای بلند (۲۹) می شمارم هزار  
 جم دور کونی ساد و بششار ❀ میخواهم از تو بکنجی هر دو سرای (۳۰)  
 و شمارم هزرت هی پوشار مهرشاد و ز روان فراهید و هر  
 کونی ❀ و خواهیم از تو ای پدر خدیو بکنجی و فرو بارنده داد و سیکونی (۳۱)  
 که شمار می مهر پوشارت و تو شارت و ساوت ❀ که خواهی  
 از پدر خدیوت بهره بودت و بس خواستات (۳۲) که شمشاش نو  
 ویرنده یاد را دور بر توش و فرو توش اسپ ❀ که شید پذیرنده  
 خرد ارسته و خداوند شودگی و گشادگی است (۳۳) و مهر و ردین یادان  
 ز او دوران سیامکان مهر فرخ نوریر او راوندانش ❀  
 و از همه خردان و ارسته رفیکت از آن آزالایش پذیر او و استکان (۳۴)  
 که شمارند شارش شوارنده ❀ که خواهند خواستن در خرد (۳۵) و  
 جهاخ نو و برج و کتارنگت مهر فرزیران ❀ بجان نوتاش و پاک از  
 جزانی (۳۶) مهر پوشار پیشام و تو شمار پیشام فرسزیده خرم یادور  
 ❀ از پدر خدیو ایشان و بهره بود ایشان پدید کرده نخست خرد همه ❀ خردان  
 خرد خرد همه (۳۷) را اشاره چمین مهر نوشتار و نور و نوشتار

نوشراوان و نوشراو جاجان ❀ تا خوا چنین از پرستش سزای خود و  
 پرستش سزای پرستش سزایان و پرستش سزای جانان (۳۸) شمشاس شمشان  
 سوو بند و روجوداران ❀ شیدشیدان سوو کیش نماینده همه گردنگان  
 (۳۹) اورا و نولام و اچبین تر و شمشاش کیارین تر ❀ حد و  
 در و روشن تر و سکی شکنده و زبردست تر (۴۰) شفتار ارجند تر  
 و میلاد و دو و دو ❀ ستوده فرار تر و پدید آور همه (۴۱) رامنده را  
 کرور فرمائش سخم اسپ ستمیش ❀ بخشده زندگی بر اینه بستی بزرگ است  
 فرباره اش (۴۲) را و دم هر سو فسانش و هر هر ده شمشاش  
 و امشار از جارانش ❀ تا کندم از زوی کانش و گروه شیدش و شناسای  
 رازهاش (۴۳) و ورو اند هر م اسواران نوشد اس و ورو و  
 ❀ و گردانند امن اسپهای روان و تن (۴۴) و سوروم هر سر او شمشاش  
 و تمشاش ❀ و فیروزی و بدم از گروه شید و تاب (۴۵) و وور و  
 پیشام را و ارسمار او تور و پیشام و ارسمارا ❀ و بیا یون کنی شاش  
 و مار او پاک گردانند ایش از او مارا (۴۶) و اتورا و هنجارندگان  
 ❀ تا جاوید و کشان (۴۷) و سهام مزوام هی سیام مزورا

پم اپلا و چو خم و تموس اب کم فروسیم شامی شامی تیم لا و ۱۰۰ با  
 بزوان ای سیامک را برافرازم و بکنی خود کم فرو دین جای جای تو نیست  
 (۴۸) شمراخی چاخ نار بهر سریری غنی و بهر ایسم می هانی ۱۰۰  
 روزی چند بار از تن میگسلی و زرد من میانی ۱۰۰ چ سیامک را از فرونی پنج  
 بدون در پرستاری بزوان تن چون پهن شده بود روزی چند بار بروح  
 دیدار سروشان و بزوان چیره شدی بدین ارتن برآمدی و بدان انجام گاه  
 شافتی و پیرمان بزوان باز بدین تن آمدی (۴۹) ساخت میسم ابرحم  
 را بر فروسیم سر بر جلرا نم و تموس نو و وزرم ۱۰۰ لا برین تن نام  
 و هم بکن خود سارم (۵۰) و هزار خم سمنگاری بر نامم که خم هوکاش  
 فرناک له پامد ۱۰۰ و از تو یادگاری گذارم که چون او کس فرزند نباشد  
 ازین گهی می بخشد سیامک که چون را برافرازم پورتر اک هو شنگ است  
 در جهان فرو دین گذارم و او پیبری باشد فرزند که بزیر کی دیزگی او کس نیاید پس از فرو  
 آمدن این فرزند گاهش سیامک بدست مردم هیکری دیو کردار گشته  
 از تن و تنالی ندرسته با فراز آباد و آزاد گاه رسید آن دیو مردم در جنگ  
 بر جنگ پیش او پیشاد و خور پیرانده فرنگت پوشنگ کفر و پاداش کار یافت



(۱) هوزا میم و مزوان بهر مبرماس و ز ماس بهر شیور میردو  
 ❀ پناهم بزوان از عشق و خوی بدورشت گراه کسندزه براه ناخوب برنده ریج  
 و بسندزه آند رسامنده (۲) و شید شمتای بهر شنده بهر شکر  
 ز مرپان فرامیدور ❀ بنام ایزد بختابنده بختایشگر مرپان و اوگر (۳)  
 و شید مزدام فرناک پارلیم ❀ بنام بزوان فرزانه آفرین (۴)  
 ہی هورشار فر نورسیا مینیراد فر حبیبوراهی و ارجم راسیمسا  
 مارم ❀ ای خوشنگ پورسیاک گزیده پیغمبرنی و ترا دانش و فرزانی داد  
 (۵) و تورا مود و بار فر حبیبوراهی که هاسند ❀ و تو آموزگار  
 پیغمبرانی که آیند (۶) نازاد فر آبا و بهر حور مار ❀ آیین بزرگ  
 آباد نازه دار (۷) و شید ای منشرام را که با تورا رجم آریم  
 انجم ❀ و بسمای بهرام را که یادداشت اینگونه (۸) و شید مزدام

فرناک پارلیم <sup>۹</sup> بنام یزدان فرزانه آفرین (۹) بر هام پیم ارجم و ستاک  
 مزوام و ترساناش <sup>۱۰</sup> و رود بر تو و پاک یزدان و فرخیناش (۱۰) بی  
 سرجام فرسار بار و آشار باشتار <sup>۱۱</sup> ای شگرف بزرگ خود  
 و انار بردست و بالار و چیره شکننده فیروزگر (۱۱) سپاستار شیم  
 عشرام هرشم <sup>۱۲</sup> پدر خدیو شیدور بهرام سپهر (۱۲) ترشاد و میلاد  
 ورنده نوو <sup>۱۳</sup> پرمانبر آفریننده خود (۱۳) جمرنده دم شاد و ساد  
 یادی <sup>۱۴</sup> گردنده در خوش خواهش بس خواسته خودی (۱۴) فرسرحم  
 فرچم نوز که هرچم اسپ هرچم پیدن فرام و بهرام و نرام  
 و سرچم شیمام <sup>۱۵</sup> بگردش سپهر خود که سر باز برنده است از پرفتن  
 گشت و گرفتن پیری تازه و گذاشتن پیکر کینه و گردش است (۱۵) ارجی  
 اروار هور افشار و رشاد و توشار هوشار <sup>۱۶</sup> بویی دلیر سخت  
 افرار برنده استوار (۱۶) کیوشار فوشار و پوشار <sup>۱۷</sup> خداوند خشم  
 و بند (۱۷) هر و نشار هور افشار <sup>۱۸</sup> بیم ده استوار (۱۸) نوز  
 افشار تور افشار <sup>۱۹</sup> آتش افروزنده خون سوزنده (۱۹) نور افسر  
 تور افسر <sup>۲۰</sup> شمیر روان (۲۰) پورانشار اسپ بانکه فرمایست

و تو شامیدت ❀ بزرگت آنکه پدید آورده ز او بر فروخت ترا (۲۱)  
 فزور ایندت فزوران کیوسار و ونوسار و کیار ❀ پوشانیدت  
 پوشش زس و هی و بزرگی و یکی و میرگی (۲۲) و ساریدیم تو ارت تو ا  
 رزام ❀ و فزوبارید بروانت شید با (۲۳) با نچیمانکه نشا و ریده  
 بد مزه و سر جهماست که شانوری شادی اسپ ❀ آنچنان که  
 انگخته شد از دگر دهنای تو که بکلی خوش خواهی است (۲۴) هرامشت و او  
 دم فرچم مازم ❀ آرا مجا و او را در آسمان بچم (۲۵) عیشارم بیزت  
 که بزوری ارخامان فرخام را ❀ میخواستیم از تو که بشکنی دشمنان راست  
 خدیورا (۲۶) و شاری مزه پوشارت و سادت که شمشاش  
 شمسار اسپ ❀ و خواهی از پدر خدیوت و بهره بودت و بس خواسته است  
 که شید چیره و شکننده است (۲۷) و مزور و شمشاشان آشاش  
 و سوفساران که یادان شامیار ند ❀ و از همه همه شیدان چیره  
 و نزد یگان که خردان آزادند (۲۸) و اپشار ند مزه پوشار عیشام و  
 تو شار عیشام که فرزیده خرم یادور و اسپ ❀ با نچو ایند از  
 پدر خدیو ایشان و بهره بود ایشان که پدید آمده سخت خرد همه است (۲۹)



شاییدن شمار فیه یادان که کتارنگان اند بهتر زین <sup>سین</sup> <sup>سین</sup>  
 در خور به خردان که پکان اند از جا در گرد (۳۰) و اشار و بهر نوشاوش  
 و نوشا و پرو و نوشا و جا خان اورا و سما در او نده و رو <sup>سین</sup>  
 تا خواهد از پرستش سزاش و پرستش سزای همه و پرستش سزای جهانان خداوندی  
 بر پا دارند همه (۳۱) که کدم بهر سوزانان بود و بهر نوا و شمش <sup>سین</sup>  
 و بهر بهر و آذر میان امیغش <sup>سین</sup> که کدم از نزدیکان خود و از ابوه شیدا  
 و از گروه رایان هر آتش (۳۲) سم و سواد شمش و شمش را و  
 و زویشام را و نو در شام را و ارسام <sup>سین</sup> و روزی بخشد گروه <sup>سین</sup>  
 و تاب را و بایون گردانند ایشان را و پاک گردانند ایشان را و ما را (۳۳)  
 را بهنجار و تور او تراج <sup>سین</sup> تا روکش و جاوید ایسان باد (۳۴) و شید  
 مزدام فناک پار لیم <sup>سین</sup> بنام بزوان فرزانه آفرین (۳۵) پاج مهور  
 مهور و فرخشور و رود <sup>سین</sup> سپس تو مهورس فرخشور گرد (۳۶)  
 و اهم فرخشوری بهرند فرستیم ارجم بچم له و یرم <sup>سین</sup> و ن  
 پیغمبری از میان فرزندان تو برنگیرم (۳۷) را و ترا و بهر فرختیم  
 مهور فرخشور ام با میرم <sup>سین</sup> تا جاوید از زراد تو پیغمبران انگیزم (۳۸)

وساب کاش افه نور کساح همایم فدیم ریم هارم  
 و بر کس را بخود راه نمایم بدین آیین آرام

نامه شت و خورشور همورس

(۱) هوزا میم فمزدان بهر بهر ناس و ز ناس بهر شور بهر دیور  
 پناهیم بریزدان از نش و خوی بد و زشت گراه کسند به راه نا خوب برنده بیخ  
 دهنده آزار رساننده (۲) فشد شمتای بهر شده بهر شکر  
 زمریان فراهمیدور ❀ بنام ایزد بخشننده بخشای شکر هر بان دادگر (۳)  
 فشدید و و ما مزدام ❀ بنام توانایزدان (۴) هی فرخ شوریم  
 تخمور و فرور پور شاد و مازار فرز آبا و کاهما دار و کم ❀ ای  
 و خورشور من جلورس پور بهوشنگ آیین بزرگ آبا و را استوار کن (۵) جمشاد  
 بامور متور او هو کاشلو دم یوار جم را فردازی همه پذیرشای  
 سو کا هم انجم ❀ آفتاب یاور شت او را که خورشید باشد پر بودم که ترا بهر  
 زید و بدین ستای او را اینگونه (۶) فشدید و و ما مزدام ❀ بنام توانایزدان  
 (۷) فرو ناوی فرو باد استار آشپارام ❀ خوشی و خرمی و شادی بر زنده خرد

پاینده شیدان (۸) فرساج و رشاختر و فروش و نوشتن  
 کس پیدار پدید تر و روشنتر و آخر و ستاره شگفته تر و اشده تر (۹) فرسام  
 پم ارجم و فرشامان مردان و ترسامانش در و بر تو و زنده شمای  
 یزدان و فرجهایش (۱۰) هی ارجام فرجیا مترو رشنده بر موده در  
 فرندام نهر میلاد و نور نور ای روشنگر بزرگتر و گزیده ستوده و حجت  
 و همایون تر مانده از آفریننده بیاورد و مانکش خود (۱۱) چمرنده دم سورام  
 هورام لا و کراب گزنده در فزون مهر سترکش آفریننده خود (۱۲)  
 و سرچم فرچم نو که هرچم اسپ مهرچمیدن فرام و برام و  
 زام سرچم شام بگردش سپهر خود که پاکست از پذیرفتن کشت  
 شدن و پاره گشتن و تازه پیکر گرفتن و کهنه پیکر گذاشتن و گردش است ناچرخ  
 (۱۳) ارجمی هور زافسامی هور افشای اشار اشار توپی  
 هور حشده بخت چیره کی شکسنده بزرگی (۱۴) فرانور فرانور فرایو  
 فروران سرور جهان پادشاه ستارگان و شاه احران (۱۵) سر  
 جام سرجامان مهر جامی بزرگ کسان برین و بالایی (۱۶) بشتا  
 نیار و سمیاری فریار کسنده و گزیده روز گفت و پرمان ایزد بلند

(۱۷) کلیاس کلناسان شراسان شراسانیان ❀ دارنده و  
 دارای گردن سشیدان تنان دار و پیکرانیان (۱۸) پیرا و پیرا و فرواد  
 و رزا و نیزاد نیزاد ❀ فرآید و زردان پرمانده تن سشیدانی کیش نند شکفانند  
 (۱۹) فرزاد و فرواد و فرسا و و فرشا و و رمرزادان زراد او و بر  
 قرادان ممرادان ❀ و انا و فرزانه فرزون و بزرگتر پورانان و رادگان پاک  
 بی آرایش از فروغان سنگینان (۲۰) سمش شمش شمش و دم  
 و رتاس ارتاسان ❀ پیره سشید شید در جهان تنان (۲۱) شمشاس  
 ارجم هر شمشاس شمشام و پراسپ تورکیار ج هو ❀ شید تواریش  
 کران گریست سوی کیش و چیری او ❀ که کی و چیری خدا باشد و کشاکش رونده است  
 سوی شید شید (۲۲) ارجمی فروراه بر و از هو ❀ تویی نمودی از بزرگی  
 ❀ که ایزد باشد (۲۳) فرواری هر فروزان بر وارش ❀ نمونه  
 از نمونه‌های فروغش (۲۴) فریاد هو بی کم و نادانش ❀ سخته اوی  
 بر بندگانش (۲۵) هام شج را که زاور امیده ارجم راهو فرسار  
 دم هر ساران هنگام زساییدن ❀ انکس را که بخشیده ترا او شید  
 در تنان هنگام روشن کردن (۲۶) هام شج را که فراسشید ارجم را

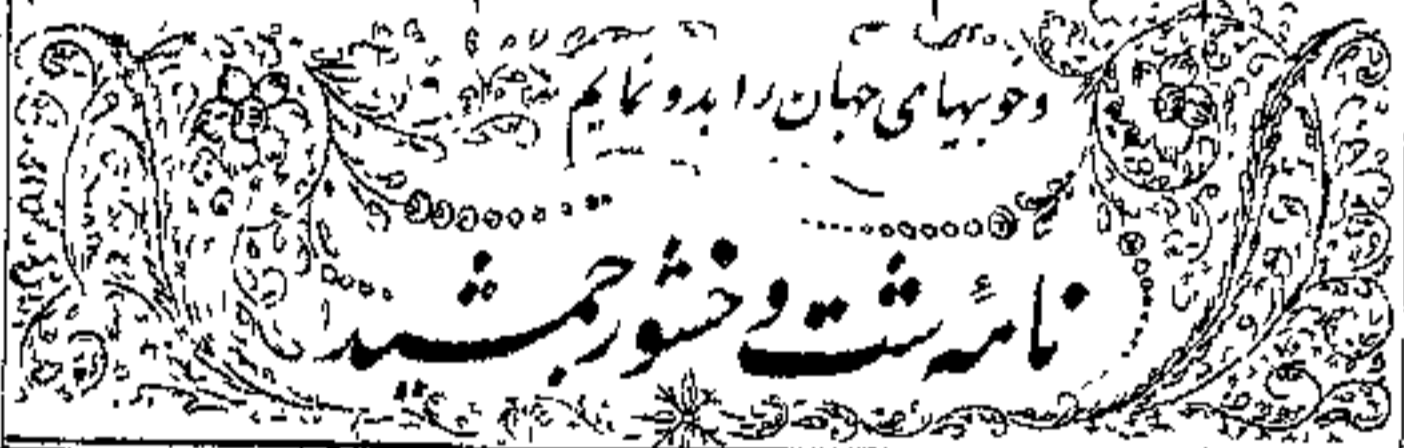
راهو انکس که باور می کرد و تجسنگی و اوزا او (۲۷) فرما فرمایار  
 فراشید پار و شده می هونی فراپوران را فرسارت  
 به بزوی یزدان نکجنت و حخته و فرخ گشته می بخشی سارگاز اشدت (۲۸)  
 وله می و بری بهر هو باسر مال افسال و مسال و نیگیری از  
 امنا جامه روشنی و تاب (۲۹) چندم اسپ بانگیش که فیروزیت  
 و کیموزیدت بزرگت انکس که کاشختت و نگارید و پیکرید  
 ترا و افروخت و شیدید ترا (۳۰) دم بارشاد و رامیاد  
 همیدت و درشاد خواست بزرگی و گیش گردایدت (۳۱) دم هر  
 سم فرسم بنوریدت و در آسمان چارم جادادت (۳۲) دم را مراد  
 و رام وار سیر و ایندت و در میان آرایش و اد آرا مانیدت  
 (۳۳) می شام هنرت هی کار رام کامرامی و میخو اهرم تر تو می  
 پدر خدیو بزرگی (۳۴) سمرام جبرامی و مرام زمرام راسر امان  
 خداوند سندی و پیش ساینردان (۳۵) کیورام فرورام جرمیان  
 و سیر امند ه نوسر امان و بهره بود بازگشت تا زگان و پیدکننده  
 گشاد هنگامان که چاه سنگام باشد (۳۶) که شاری فوسدرامی

نیشتر است که فرزند اسپ  که خواهی بیابانی فروغ روان  
 یابنده است که نابنده است (۳۷) هنر پوشتر است و جیشتر است   
 از بهره بودت و دوست داشته‌ات (۳۸) و چند رام رو در است  
 بانکه ارجحی سوز رام بود نو از امش  و آغاز جای گردش و خبشت  
 آنکه نویسی سایه او و فریگه او (۳۹) و هنر شید رام الرمان کیدر امند  
 که سر و در مان سیام رامنده  و از همه شید اکتیده چیزنده که  
 خود ان آراوند (۴۰) که شار ند شاریدن تام رام و فرورام جا  
 رام و اورام بزر امیدن و زرامیدن  که خواهند گویند  
 خواستن و گفتن و خوردن و سزای جان بوباش و پشه و پاک از گشت و گردش   
 و تازگی و میدن و جزیدن (۴۱) هنر پوشتر ام پیشام و جیشتر ام پیشام  
 از پدر خدیوایشان و بهره بودایشان (۴۲) بود رام و اجرامتر  
 میل رام را و اورامتر را و رام با رام زرامیده پر نور را و متر خم  
 شید نزدیکتر از فریده بیایه و دناکش ستوده ز خرد همه پدید آمده بزرگتر  
 سخت (۴۳) که شار و بود رام چرامین هنر مارامش و تارام  
 تارمان  که خواهد گوید او چنین از پیشش سزاش و پیشش سزای پیشش

سزایان (۴۶) ابرام جیشتر امان رازرام جان ابرام شاورام ❀ کران  
 بهره بودان خدیو پویند آرای گیسبها (۴۵) ابرام با مرام خاورام ❀  
 کران همه بر یاد آورنده (۴۶) هورام هورام تازرام بارام یادرام و  
 زاجرام وزادرام تقسیم راحی و دوشرامی و کاشترام و خامرام  
 ❀ شید شید پرستش سزای همه خرد و روان و تن آسمانی و آسجی و ناپوسته  
 و نایمخته و پوسته و آیمخته (۴۷) پم راورام رنگرام تر ❀ بر پویند آرای  
 رساتر (۴۸) مردارام خرم رام تادرام که یادرام اسپ ساجرام  
 هو ❀ یزدان یگانه بر اینده هستی که گرامیت شاهی او (۴۹) که هو نیور آمد  
 زاجرامم فر اور ر امان کامرامی و آسرامان تازرامی ❀ که او  
 شیداند و فرزند روانم به تابشهای پاک و ویرشی و دانشهای پرستش  
 سزایی و خوبهای بر و فرزندی (۵۰) و کمدم بر سور ز امان سایش  
 ❀ و کمدم آریس خواهندگان و دوستداران بوش (۵۱) و سامرام  
 بز یادرامان زاجرامی و زبجرامی ❀ و نگمدارد و پاسدار در  
 از گفتا و اسپهای روانی و تنی (۵۲) و هنگرامدم جم فرما و هوراد  
 و فراد ❀ و فرزندم دهم چون گروه شید و تاب (۵۳) و وز و پیشام










و خاورام تازرامی

و نور و هیشام را و ارسمارا و اوتورا و تراج \* و همایون کند و فرخ گویند  
 ایشان را و پاک و دیره سازد ایشان را و ما را تا جاوید چنین \* تراج نحی است  
 که چون کسی را آفرین کند و نیکویی خواهد در جای پذیرفتن و خواستاری گویند  
 یا چون دو پله یکی نکی خواهند در گاه جو یابی انباری آن سرانید (۵۴) و نشید  
 و و ما فر و ام \* بنام توانا یزدان (۵۵) با و یل نیز تورا جرمش  
 فر عبور آو \* پس از تو جمشید و خوراست (۵۶) هورا افرو و کیم فمو  
 ساخام \* اورا اگر نیم بهر با (۵۷) و خارا ام جاج را و هور کایم



(۱) هوزا ایم و فرزندان بهر مبرماس و زماس مبر شیور بهر دیو  
 \* پناهم بیزدان از عش و خوی بدو زشت گراه کنند بر راه نا خوب بر نده ریج دهنند  
 از او رساننده (۲) و شید شتمای بهر شده بهر شکر زمران  
 فرا هید و \* بنام ایزد بخشاینده بخشای شکر مهران دادگر (۳) و نشید  
 مد هون سور مزوام \* بنام بهر آفرین یزدان (۴) ہی جرمش افرو



مخوره ابرجم را بچایدم مازا و فرزا باور اجمادار و کم  ای حشید  
 پورتمورس ترا بگزیدم این بزرگ آباد استوار و پایدار کن (۵) ابرجم  
 فرجشوری آدمی پوتار و پیکار  تو پیمیزی هستی بسیار بزرگ  
 (۶) و کنار ام سار متور را سجا ختم و تو هم جهاخ را اولار یدم  
 و صبر با همه ترا آموختم و بدین جازا از اشم (۷) شمساش ایهیم پیم نوسا  
 متور او  شید من بر روی ست  فروغ بخشیده من بر روی ست  
 که بر که آرزایه بنید از نیروهای من داند و شید کتایی مرادریا به (۸) و ابرجم  
 هر همه ایهیم همه می نویسی  و تو از سخن من سخن می گویی (۹) همه  
 ایهیم پیم زیار متور اسپ  سخن من زبان ست  چه سخن آفرین  
 منم و ترا سخنی بر سخن من نیست (۱۰) ابرجم ایهیم را می فرستنی و ایهیم  
 را می پد نوی و ایهیم را می سونی و ایهیم را می جازی و ایهیم را می  
 شمرازی  تو مرا می بینی و مرا می شنوی و مرا می بویی و مرا می چینی و مرا می پسایی  
 چه در هر جزو هر کار تو با منی و شید مرا در همه جزو همه جای میبانی و فرکتایی  
 هستی مراد همه سایها میگری و همه پر تو هستی من میگری و سخن من از همه در همه  
 میشود که جوای می کند و بوی من در همه می بویی و مره شناخت من در یافته

و بمن نزدیکی (۱۱) دوخته متور دوخته ایتم و نوحته ارجم نوحته  
 ایتم او و گفته تو گفته من و کرده تو کرده من است (۱۲) و اینم می دوخم  
 فد زیاد متور و ارجم می دوخی ایتم را و من میگویم بزبان تو و میگوئی  
 مرا (۱۳) و مرا تا جام می شالند که متور فاهیشام می روحی و  
 آفریدگان فرودین میداند که تو با ایشان میگوئی و چونان با منی که دیگر  
 نمی نگری (۱۴) فد شیدای فرچنگیر ام را که هر دو با مور بها فرشتی  
 بستای نابیدر که از ویاوریهایی (۱۵) همی که شیدایش یاسه لایتم  
 چیم نو اس و اینک ستایش نامه فرستادم چنین خوان (۱۶) فد شید  
 مدبون سور مزد ام <sup>نام</sup> گبر آفرین یزدان (۱۷) ارجم را فستام  
 و پم ارجم را هم ندان سات و راپاکی و دویژگی و بر تو درود خداوند  
 باد (۱۸) ہی فرنگیس فرزندیس فرزند اس و پرند اس ای شگرف  
 بزرگ بانوی ستوده خداوند دانش و خدیوکش (۱۹) فرچنگیر ام بهنگام  
 و ناهید سپهر (۲۰) هو شام پوشام و ناینده نکجت (۲۱) روشا  
 و ووشا و گرامی و روشن (۲۲) بشنا و پشنا و گوهر بر تو (۲۳)  
 مانع مانع بس و لخواه ناینده (۲۴) استار و مشتار بس